سخن مدیر مسئول

بسم الله الرحمن الرحیم

در حکمت بلند و خردپسند شیعی، شناخت صحیح از حجّت خدا و پیروی از او تنها راه حفظ انسان از سقوط به ورطهٔ هلاکت و ضلالت معرّفی شده است. در نظری ابتدایی، می‌توان دید که این حقیقت، بدیهی است؛ امّا معرفت صحیح حجّت خدا چگونه به دست می‌آید؟ حکمت الاهی شیعی، خود، راه را به روشنی نشان می‌دهد: ابتدا باید خدا را شناخت که بدون شناخت او، امکان شناخت پیامبرش به دست نمی‌آید. آنگاه باید به معرفت پیامبرﷺ رسید که بدون آن، نمی‌توان به معرفتی صحیح از امام دست یافت. در واقع، پیامبر به عنوان «رسول‌الله» و امام به عنوان «حجّةالله» با خدای تعالی نسبتی دارند. پس باید پیامبر و امام را از آن سو شناخت؛ نه از این سو. ابزارهای شناخت بشری بالاستقلال، برای درک مقامات و شئون رسول خدا و حجّت خدا، کارآیی ندارد؛ بدین‌رو، در دعای مشهور و معتبر «معرفت» چنین می‌آموزیم که شناخت رسول و حجّت را همسان شناخت خدای سبحانه، از آفریدگار حکیم بخواهیم: **اللّهمَّ عَرِّفْني نَفْسَكَ... اللّهُمَّ عَرِّفْني رَسُولَكَ... اللّهُمَّ عَرِّفْني حُجَّتَكَ...**.

از مهم‌ترین و برجسته‌ترین نکات در معرفت خدای متعال، تنزیه حضرتش از هرگونه شباهت و سنخیّت با آفریدگان اوست. توحید شیعی بر مبنای اصل قرآنیِ «**لَیس کمثله شيء**» هیچ‌گونه مشابهت و مسانختی را بین خدا و خلق، نمی‌پذیرد؛ در عین حال، آفریدگار را معروف فطریِ آفریدگان می‌داند که زبان فطرت تمام آنها به الوهیّت او گویاست. ویژگیِ «عدم مشابهت» ـ که فطرت الاهی انسانها بدان گواهی می‌دهد ـ خود تعبیر دیگری از توحید اوست. این نکته در حالی است که مردم، همه او را در گرفتاریها، پناهگاه (=مألوه) خود می‌بینند و به راستی او را از رگ گردن به

خود نزدیک‌تر می‌یابند. این سه ویژگی (عدم مشابهت، معرفت فطری، رحمت گسترده در عین قدرتِ بی‌پایان) از امتیازات توحید شیعی است.

عقل با قبول چنین معبودی به عنوان معبودِ حقّ، به انسان فرمان می‌دهد که به عبودیّت اوگردن نهد و این قیدِ آزادی‌بخش را باکمال افتخار بپذیرد.

انسان در زندگی دنیوی‌اش دهها قید را به عنوان مقرّرات اجتماعی، می‌پذیرد تا به زندگی بهینهٔ دنیوی دست یابد. مقرّرات و قوانین حقوقی، قضایی، اداری، فرهنگی، خانوادگی و... در این شمارند. آدمی همچنین قید و بندهای برخاسته از عبودیّت را باکمال آزادی، برمی‌تابد تا به‌کمال آزادی و ترقّی برسد. قبول این قیدها راهی برای شکر مُنعم است که عقل، مستقلّ از هرگونه دین و شریعتی، به آن حکم می‌کند.

باری، برای پیمودن راهِ درستِ عبادت، بدون خرافه‌ها و پیرایه‌ها، باید دید که رضای خدا در چه اموری و سخط الاهی در چه کارهایی است؛ امّا این جزئیّات را چگونه به دست آوریم و رضا و سخط خداوند را چگونه جویا شویم تا در مقیاس فرد و جامعه، به زندگی بهینه دست یابیم؟

خدای رحمان رحیم برای پاسخ به این نیاز بشر، باب رحمت دیگری به روی او می‌گشاید که «نبوّت» نام دارد. بدین سان، نیازهای ضروری انسان را برای پیمودن راه تقرّب الاهی، توسّط بزرگ‌مردانی آسمانی پاسخ می‌گوید؛ همانان که ظاهری بشری دارند، امّا وجههٔ اصلی‌شان وجههٔ آسمانی آنان است.

ظاهر بشریِ پیامبران برای انس گرفتن مردم با آن بزرگواران است تا «هم‌زبانی» حاصل آید و ندایِ آسمان به‌گوشِ بشرِ زمینی برسد؛ چراکه آدمی در اغلب موارد، بدون بهره‌گیری از پیامبران راه به «یقین» نمی‌برد و در بند اندیشه‌های کوتاهی که به اندازهٔ قامت اندیشهٔ اوست، باقی می‌ماند. بدیهی است که این درکهای انسانی، هرچند تابناک و پرآوازه، برای پیمودن راهی به بلندای ابدیّت به معنای راستین، نه به اغراق شاعرانه، کافی نیست. به تعبیر یکی از اندیشمندان:

مجموعهٔ هزاران صِفر در کنار هم، عددی نمی‌سازند؛ مگر آنکه عددِ یک در کنار

آنها جای گیرد. انسان صرف‌نظر از کمک وحی، صفر است و آن عددِ یک، فقط از عالم وحی به کمک انسان می‌آید.

پیامبر سفیری است که از سوی خدای واحد احد، به سوی انسانها می‌آید؛ از این‌رو، در میان آنان، در رتبهٔ خود، بی‌مانند است. برای حمل چنان بارِ سنگینی، کسی انتخاب می‌شود که مخلوق برگزیده است و به خطاب «**وَ اصْطَنَعْتُكَ لنفسي**» (طه (۲۰) / ۴۱) مفتخراست. عملش را با سنجهٔ «**و عَلَّمناه مِنْ لَدُنّا عِلْماً**» (کهف (۱۸) / ۶۵) باید سنجید و اوج قرب او را در خطاب الاهیِ «**لَعَمْرُكَ**» (حجر (۱۵) / ۷۲) می‌توان دید. چنین بزرگی ـ که بهانهٔ خلقت آفریدگان است ـ آیت عظمی و مَثَل اعلای خدای بی‌مِثل و نظیر است؛ که «**له المَثَلُ الأَعْلَى**» (روم (۲۰) / ۲۷)؛ بدین‌رو، باید نشانی از آن «بی‌مانندی و تنزّه» داشته باشد. پس دربارهٔ او در مرتبه‌ای از قرب باید سخن گفت که مافوق عصمت از گناهان است. پرهیز از محرّمات، رتبه‌ای است که با مراقبت جدّی، برای برخی از اهل سلوک ـ گرچه تا حدّ خودشان ـ دسترس‌پذیر است؛ امّا پیامبر، سفیر بارگاه الاهی به سوی آنان نیز هست؛ پس باید در اوجی از قرب الاهی باشد که آن عابدان و زاهدان نیز خود را در تمام شئون، نیازمند او بدانند.

گفتیم که پیامبر سفیر خداست و به عنوان مَثَل اعلا، صفاتِ خداوندِ بی‌مِثل و مانند را به خوبی، نشان می‌دهد. رحمت واسعه، یکی از این صفات است و اسوه‌بودن، صفتی دیگر. این ویژگی به خوبی با موهبتی بودن کمالات قابل جمع است؛ چنان‌که در پیامبران بوده است.

امام حجّت خدا و جانشین پیامبر است. آیا می‌توان دربارهٔ اوکمتر از عصمت را انتظار داشت؟ آیا می‌توان اندیشهٔ اکتسابیِ بشری را سرچشمهٔ علم او دانست؟ آیا می‌توان قدرت او را با توان بشر ناتوان در یک رده پنداشت؟ بالاتر از آن باید پرسید: آیا امام با افراد بشر قابل قیاس است؟ اگر چنین باشد، چگونه «مَثَل اعلا» باشد برای خدایی که «بزرگ‌تر از آن است که به وصف درآید؟!»

از زاویه‌ای دیگر به این حقیقت بنگریم: آیا این درجات و مراتب بالای قرب الاهی ـ که امام معصوم واجد آن است ـ مانع از آن می‌شود که ما امام معصوم را اسوه

و الگوی خود بدانیم و چتر رحمت گستردهٔ او را ـ که مظهر رحمت واسعهٔ الاهیّه است ـ فراگیر و گسترده ببینیم؟! آیا لازمهٔ قبولِ «اسوه‌بودن» امام معصوم، انکار مقاماتِ الاهی حضرت اوست؟

این‌گونه پرسشها، قرنها اندیشمندان را به خود مشغول داشته و آنان را به بحثها و جدالهای فکری کشانده است. البتّه اینان با پای افزارِ اندیشهٔ نارسای بشری برای صعود به قلّهٔ «**لاَيَرْقىٰ إليَّ الطَّيْرُ**»[1] (نهج‌البلاغه، خطبهٔ سوم) آمده‌اند و پیمانه‌های خُرد درکِ نارسا و محدود را برای سنجش چشمهٔ «**يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ**» (همان) پیش آورده‌اند. به همین دلیل، چالشهای اندیشه‌سوزشان هنوز ادامه دارد و به نتیجه نرسیده است و هرگز نخواهد رسید. آیا سرشت این مبحث، تداوم چنین اختلافهایی از گهواره تا گور است؟ به نظر می‌رسد، پاسخ این پرسش در سخن گرانارج امیرالمؤمنین علیه‌السلام نهفته است:

لو سكت الجاهل ما اختلف النّاس. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۱)

چرا جاهل در باب آنچه نمی‌داند، لب از سخن نمی‌بندد؟ به یک دلیل ساده: اختیار! امّا چرا دیگران به حکم عقل فطری خودگردن نمی‌نهند و همچنان در پی آن جاهلان روان‌اند؟ باز هم به همان دلیل ساده: اختیار! ولی افتخار به چنان اختلافهایی، فخری جاهلانه است که عقل، هرگز آن را نمی‌پسندد. حکم عقل این است که وقتی موری ضعیف بر پای قلّه‌ای بلند ایستاد، به جای ادّعای احاطه بر جزئیّات آن قلّه و سخنوری بر آن مبنای نادرست، در کنار قلّهٔ رفیع تنها به این حقیقت اعتراف و بدان بسنده کند که:

خداوند شما را به رتبه‌ای رسانده است... که نه هیچ‌کس بدان رسد و نه هیچ‌کس بدان سبقت گیرد و نه هرگز کسی طمع به ادراک آن بندد.[2]

بدیههٔ عقل سلیم آن است که ظلمت را توانِ خورشید عالمتاب نیست و انسانِ سیاه‌نامه، هرگز ادّعای درک مقامِ آن بزرگ‌مردان را ندارد که در وصف آنان تنها باید

---

۱. تعبیر امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ اوج مقام خود.
۲. با اقتباس از زیارت جامعهٔ کبیره (بیان امام هادی علیه‌السلام).

گفت:

«لا یُقاس بآل محمّد من هذه الأمّة أحد.» (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲)

در این مجال کوتاه، سرِ آن نداریم که نمونه‌هایی بازگوییم از کسانی که از این اصل مسلّم عقل عدول کردند و اوراق دفترها را از گفتارها و نوشتارهای فراوان، آکندند؛ امّا همواره اختلاف افزودند و بیهوده وقت دیگران را گرفتند؛ در حالی‌که از همان آغاز، با چنان پای‌افزارهای بشری، باید به خود می‌گفتند:

این وادی‌ای است سخت، بدو بر، مَنِه قدم　　این لجّه‌ای است ژرف، بدو در، مکن شنا

راه حلّ همهٔ اختلافها، پناه‌بردن به نور و گریز از ظلمت است. این کار در همهٔ زمانها، راه حلّی اساسی و یگانه است؛ در دیروز و امروز و فردا.

باری، گامهایی که در این چند شمارهٔ سفینه (شماره‌های ویژهٔ امامت) برداشته می‌شود گامهایی است کوتاه در این راه بزرگ. ناگفته پیداست که ادّعایی در میان نیست؛ چراکه توانِ ما محدود به حدود ناتوانی ماست. ولی کوشیده‌ایم تا همین راهِ درست را بپیماییم؛ یعنی شناخت حجّت خدا از طریق شناخت خدا و رسولش، نه با درکهای نارسای بشری. خوشبختانه گنجینه‌های سرشار قرآن و حدیث را در اختیار داریم که در پرتوِ توسّل به امام حیِّ روزگار، حضرت بقیّةالله ارواحنافداه، بهترین مشعل را در راهِ دشوارِ امام‌شناسی به دست ما می‌دهد. خدا را شاکریم که ما را به کفران این نعمت والا بازخواست نکرده و این گنجینهٔ بیش‌بها را از دست ما نستانده است. از این روی، امیدواریم که با سلوکِ این راه صحیح، همین گامهای کوتاه، ما را اندکی به آن هدف بلند نزدیک‌تر سازد.

فصلنامهٔ سفینه، همچنان، ارشادها، تذکّرها، نصیحتها، انتقادها، تازه‌ها و یافته‌های پژوهشی پژوهندگانِ صراط مستقیم را به جان، می‌خرد و این تحفه‌های ارزشمند را به چشم می‌نهد.